

دینو

(بررسی و تحلیل سرودی به زبان گورانی)

با یاد پدرم

دکتر آرش اکبری مفاخر^۱

جستارهای ادبی - مجله علمی پژوهشی، شماره ۱۸۲، پاییز ۱۳۹۲

چکیده

آیین زروانی از کهنترین آیینهای بشری است که با زندگی و اندیشه‌های ابتدایی انسان در پیوند است. یکی از برجسته‌ترین آموزه‌های این آیین باور به سرنوشت و بخت و تأثیر سپهر و روزگار در زندگی انسان است. هرچند در متون اوستایی از این آیین چندان یاد نشده است، اما در متون پهلوی جایگاهی مهم دارد که از این طریق به متون فارسی زردشتی، فارسی و عربی راه یافته است. یکی از مهمترین منابع مطالعاتی در باب آیین زروانی زبان، فرهنگ و ادبیات گورانی است. گذشته این زبان به روزگار هخامنشی برمی‌گردد و تا به امروز پایدار مانده و ادبیاتی غنی و پر بار دارد. سرود «دینو» یکی از نمونه‌های زروانی در فرهنگ گورانی است. گفتگوی شاعر با روستای محل سکونت خود، روزگار و فلک در این سرود سرشار از اندیشه‌های زروانی در شکایت از روزگار است. در این مقاله به شیوه‌ای توصیفی به معرفی متن گورانی، آوانگاری، ترجمه، واژه‌شناسی و تحلیل این سرود پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: دینو، آیین زروانی، زبان گورانی، سپهر، روزگار، سرنوشت.

۱. مقدمه

آیین زروانی (نک: مولایی، ۱۳۸۸: ۳. ۵۱۵-۵۲۰) از کهنترین آیینهای بشری است که اقوام ابتدایی به آن و چیزی شبیه آن معتقد بوده‌اند (بهار، ۱۳۷۵ الف: ۱۵۹). زروان، اوستایی: Zrvan- (Bartholomae, 1961: 1704) پهلوی: Zurwān (Mackenzie, 1971:)

۱- دکترای زبان و ادبیات فارسی. mafakher2001@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۲۱

100) خدای زمان است؛ هرچند در *اوستا* ایزدی کوچک و ناشناخته است (Geldner. 1896: Y. 72.15; Vd. 19. 13-23)، اما در نوشته‌های روزگار ساسانی نقشی پررنگ دارد. در کتاب سوم دینکرد (Madan, 1911: I. 128-9, 132-3, 293-4) زروان سرچشمه هستی، هستی محض و هستی کل است (de Zaehner, 1955: p. 382, 383, 391-2; de Menasce, 1973: ch. 127, 132, 284 Pakzad, 2005: ch. 1-3) و *وزیدگیهای زادسپرم* (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۳۳-۵۲؛ Anklesaria, 1957: ch. 1-3) کارکردی بنیادی در روند آفرینش دارد. در *مینوی خرد* (تفضلی، ۱۳۷۹: بخش ۷ و ۲۶) از یاوران اهورامزدا در رستاخیز است. در *گزارش گمان‌شکن* (میرفخرایی، ۱۳۸۳: ۱۰۲؛ de Menasce, 1945: ch. 16. 53-54) از وی با صفت *بیکرانه* — که جز وی ذات *بیکرانه‌ای* وجود ندارد — یاد شده است. آیین زروانی در ایران با آیین مهر هماهنگی می‌یابد (بهار، ۱۳۷۵: ب: ۶۶). بازتاب این یگانگی آیین زروانی و مهری را در فرهنگ مردم کردستان می‌توان دید (Wahby, 1962) و همچنین در داستان سیاوش *شاهنامه* نیز به برخی از این یگانگی‌ها اشاره‌هایی شده است.

یکی از بارزترین آموزه‌های آیین زروانی آن است که زروان، خدای زمان، بخت و سرنوشت است و آسمان، سپهر و روزگار نقش انکارناپذیری در زندگی آدمی دارند (رینگرن، ۱۳۸۸: ۱۱۱-۱۳۴؛ Zaehner, 1955: ch. 10). این اندیشه به‌خوبی در گفتگوی زال و موبدان در *شاهنامه* (۱/ ۲۵۰-۲۵۴) به تصویر کشیده شده و انسان *شاهنامه* را در حصارى از بخت — هم از بیرون، هم از سپهر برین و هم از درون — دربر گرفته است (سرامی، ۱۳۷۸: ۸۰۰). آنگونه که فردوسی (*شاهنامه*: ۶/ ۱۳۳ / ۱-۱۰) در گفتگو با سپهر بلند می‌سراید:

الا ای برآورده چرخ بلند چه داری به پیری مرا مستمند
... بنالم ز تو پیش یزدان پاک خروشان به سر بر پراگنده خاک

و آدمی را ناچار به گذراندن روزگار می‌کند، به هرگونه‌ای که باشد (سعدی: *کلیات*، ص: ۵۲۲).

دوست می‌دارم من این نالیدن دلسوز را تا به هر نوعی که باشد بگذرانم روز را

این اعتقاد به جبر و تقدیر با ابتدایی بودن آیین زروانی در پیوند است. گرایش به جبر و حاکمیت سپهر به زمانی می‌رسد که بشر از تحلیل منطقی حوادث و رویدادهای طبیعی ناتوان بوده است (راشد محصل، م. ر.، ۱۳۸۹: ۱۷۹). گستردگی آیین زروانی در روزگار ساسانی بازتاب گسترده‌ای در ایران پس از اسلام به‌ویژه ادبیات فارسی داشته (یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۱۸-۴۲۱) و در مرامهای آیینی از آن سخن به میان آمده است. اندیشه «دهری» بازتابی از زروانی-گری است (آموزگار، ۱۳۸۶: ۴۶۵-۴۶۸; de Menasce, 1945: ch. 6). زردشتیان نیز در آثاری به فارسی زردشتی همچون *صد در بندهش* (دابار، ۱۹۰۹: ۱۷۳-۱۷۸) و *رساله علمای اسلام در روایات داراب هرمزدیار* (اونوالا، ۱۹۲۲: ۷۲-۸۶) درباره آیین زروانی سخن گفته‌اند و همچنین شهرستانی (۱۴۰۲: ۱/ ۲۳۴-۲۳۶) فصلی درباره زروانیه آورده است.

گذشته از متون پهلوی، فارسی و عربی یکی از منابع مطالعاتی بسیار مهم در شناخت آیین زروانی زبان، فرهنگ و ادبیات گورانی است. زبان گورانی از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی نو (بلو، ۱۳۸۳: ۲/ ۵۴۴، ۵۵۵) است که احتمالاً در دوران هخامنشیان شکل گرفته است (لوکوک، ۱۳۸۲: ۳۶). زبان گورانی از نظر ساختار واجی شبیه زبان پارتی باستان است (Mackenzie, 2005: 401-403) و از نظر واژگانی به «واژگان زبان پارتی» (برای واژه‌نامه پارتی نک: Boyce, 1977; 1954; رضایی، ۱۳۸۵) نزدیک است. این زبان که در مناطق کرمانشاه و اورامان رایج است را (Mackenzie, 1966: 5) می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: اورامانی (در غرب سنندج، پاوه و نوسود و ...)، باجلانی (در اطراف سرپل ذهاب، قصر شیرین، خانقین، کرکوک، موصل و ...)، کندوله‌ای (در شمال شرقی کرمانشاه) و گورانی (در شمال کرمانشاه) (رضایی، ۲۰۰۹: ۱۸۱). این زبان از سده‌های نخستین هجری تا به امروز ادبیاتی غنی و گسترده دارد (نک: Minorsky, 1943: 89-103؛ صفی‌زاده، ۱۳۷۵: ۲۰-۲۲) که می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

- سرود ورمزگان (منسوب به سده نخست هجری) (اکبری‌مفاخر، ۱۳۸۶).

- *دوره بهلول* (سده دوم و سوم هجری) (Mokri, 1974؛ صفی‌زاده، ۱۳۶۳؛ گنجینه یاری:

۵۴-۵۷).

- دوره شاه‌خوشین (سده پنجم هجری) (گنجینه یاری: ۵۸-۷۰).
- دیوان گوره / نامه سرانجام (سده هفتم و هشتم هجری) (Mokri, 1977a: صفی‌زاده، ۱۳۷۵؛ حسینی، ۱۳۸۲).
- دیوان برزنجه (سده هفتم و هشتم هجری) (شاه‌ابراهیمی، ۱۳۸۸).
- هفت‌لشکر (احتمالاً مربوط به دوره صفویه) (← کتابنامه).
- بیژن و منیجه (احتمالاً سده دوازدهم هجری) (Mokri, 1966) و....
- یکی از آثار بارزش این زبان در پیوند با آیین زروانی، سرود «دینو» است. هسته و محتوای این سرود در طی سده‌های پیشین شکل گرفته و اندیشه‌های آن در بین مردم روایی داشته‌است. بیشتر ادبیات گورانی و اندیشه‌های موجود در آن از راه انتقال سینه به سینه گسترش یافته و منتقل شده تا اینکه در زمانی توسط شاعری بازسرایی و مکتوب شده‌است. سرود «دینو» را نیز می‌توان از این دسته پنداشت. این سرود گفتگویی است میان شاعر و «دینو» (روستای محل سکونت وی که مکانی غیر از زادگاه اوست) که در آن از غریبی خود می‌نالند. در برخی بندهای سرود شاعر مخاطب خود را به فلک و روزگار تغییر می‌دهد. این سرود در قطعه‌ای موسیقی با «شعر و آواز اکبر زیوری» به شکل بسیار زیبایی خوانده شده‌است. تکرار واژه، مصرع، بیت و بند در این سرود که شکایت شاعر را از روزگار بسیار محسوس کرده، از ویژگی‌های سبکی شعر به شمار می‌رود که بازتابی از ساختار شعری ایران باستان است و نمونه‌های آن در آبان‌یشت، مهریشت و فروردین‌یشت دیده می‌شود (پورداد، ۱۳۷۷: ۵، ۱۰، ۱۳؛ تفضلی، ۱۳۷۷: ۳۵).
- سرود «دینو» مانند شعر در ایران باستان (نک: ابوالقاسمی، ۱۳۸۳) وزن هجایی دارد. بیشتر اشعار گورانی وزن ده‌هجایی با یک تکیه در بین هجای پنجم و ششم دارند به‌ویژه اشعار آیینی و حماسی. این وزن در واقع بازمانده اشعار هجایی ایران باستان است. گاهان کهنترین نمونه شعر هجایی است (پورداد، ۱۳۷۸: ۸۶-۸۷) هرچند که نیاز به بازسازی دارد (شوارتز، ۱۳۹۰: ۵؛ Mona, 1978: 12-48 ← ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱ / ۴۵-۶۲) وزن هجایی یشتها نیز

در گذر زمان دستخوش دگرگونی‌هایی شده و از ساخت نخستین خود خارج شده‌است (تفضلی، ۱۳۷۷: ۶۰).

بیشتر بندهای سرود «دینو» در ساخت «۵ هجا + تکیه + ۵ هجا» است، اما وزن برخی از بندهای آن ظاهراً به علت روایت‌های سینه به سینه دچار آشفتگی شده تا آنجا که از ساخت نخستین خود خارج شده و در آواز اکبر زیوری ساخت‌های هجایی زیر را پذیرفته‌است:

بند ۱: ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا

۴ هجا + تکیه + ۴ هجا + تکیه + ۵ هجا ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا

بند ۶: ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا

۵ هجا + تکیه + ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا

این ساخت نشانگر آن است که اینگونه سرودها پیشینه‌ای کهن دارند؛ در گفتار مردم و روایت‌های سینه به سینه در جریان بوده و در آوازه خوانده می‌شده‌اند. به‌هر روی تلاش این مقاله در معرفی متن گورانی، آوانگاری (برپایه گویش گورانی روستاهای شهرستان‌های اسدآباد و کنگاور)، ترجمه و واژه‌شناسی (با تأکید بر ریشه‌شناسی و واژه‌شناخت زبان پارتی) به شیوه توصیفی است.

- متن گورانی

۱. دینو! غریبم، قدرم بدان

درد غریبی، درد گرانه

براکانم! کسکانم! دور و لی تانم،

شاون تا و روژ^(۱)، و یادتانم.

۲. ایمیش یه روژینگ، دورانگ داشتیم^(۲)

خور و چرخش، گردون نیاشتیم

چرخ روزگار، خوار و زارم کرد

- شرمنده له روی، کس و کارم کرد.
۳. فلک بار غم^(۳)، نیا و شانم
جو فصل پاییز، رو و خزانم
کس دی نپرسه^(۴)، ای حال زارم
خدا! چنی غم، چنی بنالم.
۴. چه بوشم فلک، چه کرده^(۵) گردم
دی کس نشنوه^(۶)، هناسه سردم
چه بوشم چنی، غمین بیشم
چنی وی دنیا، حسرت بکیشم
۵. فلک! روزگار!
چنی غریبی، چنی انتظار
چنی بار غم، و کول بکیشم
فلک! گدا بای، من گدا کردی
لی زندگی یه، بیزارم کردی.
۶. فلک! ولم که، چه توایده گیانم
ارا هر غصه، کیده میوانم
آرزو درم، منیش جوانم
عمرم کوتاه که، بیلا وی دنیا، هویچی ندانم.
۷. بوشنه^(۷) قومگان، که سال جاری
بانه سر قورم، جور ریواری
آترسم بمرم، هر و جوانی
یادگاریم بو، چن بیت گورانی^(۸)
۸. ایمیش یه روژیگ، دورانینگ داشتیم
خور و چرخش، گردون نیاشتیم

- چرخ روزگار^(۹)، خوار و زارم کرد
 شرمنده له روی، کس و کارم کرد.
۹. دینو! غریبم، قدرم بدان
 درد غریبی، درد گرانه
 منیش و دینو، بکنن قورم
 من کو کس نیرم، بکیشه جورم
۱۰. باو! باو! باو! باو! باو!
 باو له مالگد، بی چراغه گد
 باو له مالگم، بی چراغه گم
۱۱. فلک بار غم، نیا و شانم
 جو فصل پاییز، رو و خزانم
 کس دی نپرسه، ای حال زارم
 خدا! چنی غم، چنی بنالم.
۱۲. باو! باو! باو! باو! باو! و سر مزارم
 ارا نکیشی^(۱۰)، سر و دیارم
۱۳. فلک گدا بای، من گدا کردی
 لی زندگی‌یه، بیزارم کردی
 آترسم بمرم، هر و جوانی
 یادگاریم بو، چن بیت گورانی
۱۴. باو! باو! باو! باو! باو! و کوره بیده
 کوچ و منزل خیر، نیزکو بیده
۱۵. منیش و دینو، دل‌کنه بیمه
 آقری له قومان، بی وفای دیمه
 دینو! غریبم، قدرم بدان

درد غریبی^(۱۱)، درد گرانه

– آوانگاری^(۱۲)

1. De:nu:! γari:b-εm, qadr-εm be-δâna
dard-e γari:bi, dard-e gerân-a
berâkân-εm! Kasakân-εm! dūr wa le:-tân-εm,
šâwân tâ wa řu:ž, wa yâd-εtân-εm
2. ima-yš ye řu:ž-εyg, dâwrân-εyg dâštım
xawar wa čarxeš, gardün ne-yâštım
čarx-e řu:zegâr, xâr u zâr-εm kerd
šarmanda la řüy, kas u kâr-εm kerd
3. falak bâr-e γam, neyâ wa šân-εm
ju: fasl-e pâ'e:z, řu: wa xazân-εm
kas di na-perse, i ħâl-e zâr-εm
Xodâ čane: γam, čane: be-nâl-εm
4. ča bu:šem falak, ča kerda gard-εm
di kas na-šnawe, hanâsa-y sard-εm
ča bu:šem čane:, γame:n be-nišem
čane: we: dunyâ, hasrat be-kišem
5. falak! řu:zegâr!
čane: γari:bi, čane: entezâr
čane: bâr-e γam, wa ku:ř be-kišem
falak! gedâ bây, men gedâ kerdi
le: zendagi-ya, be:zâr-εm kerdi
6. fakak! wel-εm ka, ča tu:wây-d-a geyân-εm
arâ har γusa, keyd-a me:wân-εm
ârezu: deřem, men-iš ju:wân-εm
'omr-εm ku:tâ ka, biâ we: dunyâ, hüyc-e: na-δânem
7. bu:šn-a qa:wmagân, la sâl-e jâri
bân-a sar qa:wr-εm, ju:r-e ře:wâri

a-tersem be-mrem, har wa ju:wâni
 yâdegâri-m bu:, çan be:t gu:râni
 8. ima-yš ye ru:ž-eyg, dâwrân-eyg dâštim
 xawar wa çarxεš, gardün ne-yâštim
 çarx-e ru:zegâr, xâr u zâr-em kerd
 šarmanda la rüy, kas u kâr-em kerd
 9. De:nu:! çari:b-em, qadr-em be-ðâna
 dard-e çari:bi, dard-e gerân-a
 men-iš wa De:nu:, be-kanen qa:wr-em
 men ku: kas ne-yrem, be-kiše ja:wr-em
 10. bâw! bâw! bâw! bâw! bâw!
 bâw la mâl-agad, be:-çerây-agad
 bâw la mâl-agam, be:-çerây-agam
 11. falak bâr-e çam, neyâ wa šân-em
 ju: fasl-e pâ'e:z, rü wa xazân-em
 ça bu:šem falak, ça kerda gard-em
 di kas na-šnawε, hanâsa-y sard-em
 12. bâw! bâw! bâw! bâw! bâw!, wa sar mazâr-em
 aîa na-kiši , sar wa deyâr-em
 13. falak! gedâ bây, men gedâ kerdi
 le: zendagi-ya, be:zâr-em kerdi
 a-tersem be-mrem, har wa ju:wâni
 yâdegâri-m bu:, çan be:t gu:râni
 14. bâw! bâw! bâw! bâw! bâw!, wa ku:ra bida
 ku:ç u manzel xe:r, ne:zek-a:w bida
 15. men-iš wa De:nu:, deł-kana bima
 aγray la qa:wmân, be:-wafây dima
 De:nu:! çari:b-em, qadr-em be-ðâna
 dard-e çar:bi, dard-e gerân-a

ترجمه (نگارش فارسی)

۱. دهنوا! من غریبم، قدم را بدان،
درد غریبی، دردی گران است.
برادرانم! خویشاوندانم! دور از شمایم،
شبها تا به روز، به یادتان هستم.
۲. روزی ما هم دورانی داشتیم
خبر از چرخشِ گردون نداشتیم
چرخ روزگار، خوار و زارم کرد
مرا شرمنده خویشان و بستگانم کرد.
۳. فلک بار غم بر شانهم گذاشت
همانند فصل پاییز رو به برگ‌ریزانم
دیگر کسی حال زارم را نمی‌پرسد
خداوندا! چقدر غم، چقدر بنالم.
۴. چه بگویم که فلک با من چه کرده‌است
دیگر کسی آه سردم را نمی‌شنود
چه بگویم، چقدر غمین بنشینم
چقدر در این دنیا حسرت بکشم.
۵. ای فلک! ای روزگار!
چقدر غریبی، چقدر انتظار
چقدر بار غم به دوش بکشم
ای فلک! به گدایی افتی که مرا به گدایی کشاندی
مرا از این زندگی بیزار کردی.
۶. فلک! رهایم کن، از جان من چه می‌خواهی
چرا تنها غصه را مهمان من می‌کنی

- من آرزو دارم، من هم جوانم
 (اما) عمرم را کوتاه کن، بگذار تا از این دنیا چیزی ندانم
۸. روزی ما هم دورانی داشتیم
 خبر از چرخشِ گردون نداشتیم
 چرخ روزگار، خوار و زارم کرد
 مرا شرمندۀ خویشان و بستگانم کرد.
۹. قبر مرا هم در دهنو بکنید
 من که خویشی ندارم تا زحتم را بپذیرد
۱۰. بیا! بیا! بیا! بیا! بیا!
 بیا به خانه‌ات، خانه بی چراغت
 بیا به خانۀام، خانۀ بی چراغم
۱۱. فلک بار غم بر شانۀام گذاشت
 همانند فصل پاییز رو به برگریزانم
 چه بگویم که فلک با من چه کرده‌است
 دیگر کسی آه سردم را نمی‌شنود
۱۲. بیا! بیا! بیا! بیا! بر سر مزارم
 چرا سری به دیار من نمی‌زنی
۱۳. ای فلک! به گدایی افتی که مرا به گدایی کشاندی
 مرا از این زندگی بیزار کردی.
 چه بگویم که فلک با من چه کرده‌است
 دیگر کسی آه سردم را نمی‌شنود
۱۴. بیا! بیا! بیا! بیا! کجا بوده‌ای؟
 آمدن و خانه‌گزیدنت به خیر باد، نزدیک شده‌ای
۱۵. من هم از دهنو دل برکنده‌ام

آنقدر که از خویشان، بی‌وفایی دیده‌ام
 دهنو! من غریبم، قدرم را بدان،
 درد غریبی، دردی گران است.
 - شرح واژگان و توضیحات

(۱) **De:nu**: دهنو (ده+نو)، نام چند روستا در شهرستانهای اسدآباد و کنگاور واقع در همدان و کرمانشاه. // **γari:b-εm**: [ع] «غریبم؛ غریب هستم»:

بَزَکِیتِ بَیو، وَ حَالِ جَسْتَه م / غَرِیبِ بَی کَس، ذَلِیلِ خَسْتَه م

bazæke:t ba-yo:, wa hâl-e ĵasta-m / γari:b-e be:-kas, δali:l-e xasta-m

بر حال پیکر من رحمی کن (زیرا) من غریب و بی‌کس، خوار و خسته هستم (هفت‌لشکر: برگ ۱۲ الف).

ایشان مردی را دیدند غریب، پیری بس با شکوه و پاکیزه. (ترجمه تفسیر طبری: ج ۲، ص ۳۵۸). غریب از واژگان عربی شاهنامه (۵/ ۱۶ / ۱۸۲) است که چندباری به کار رفته- است (Moïnfar, 1970: 43; Wolff, 1965: 598).

-εm: «[هست-م]»، ضمیر متصل اول شخص مفرد با حذف رابطه. // **qadr**: [ع] «قدر، ارزش». // **βε-δâna**: «بدان»

(βε پیشوند+ ماده مضارع+ پسوند a برای تأکید فعل)، فعل مضارع التزامی سوم شخص مفرد. از مصدر δ(z)ânestēn؛ همچنین: δânây; δânēn; δânân; ماده ماضی: δânēst /na ḥaqi:qat βε-δânēn, نه حقیقت بدانن، معلوم بو لی تان /ma'lûm bu: le:-tân/ از روی حقیقت بدانید، آشکار می‌شود برایتان (سرودهای دینی یارسان: ص ۷۳).

پیلتن ذائو، ای ظلم و ستم / بَورِ بیان‌پوش، بی‌پروا ژ غم

Pilatan δâno:, i zo:lm u setam / bawr-e bayân-pu:š, be:-parwâ ža γam

پیلتن این ظلم و ستم را می‌داند، آن ببر بیان‌پوش بی‌پروا از غم (هفت‌لشکر: برگ ۱۱ ب).

اوستایی: ریشه **zan-** «دانستن»، ماده مضارع **zanā-** (Bartholomae, 1961: 1659)².

فارسی باستان: ریشه **dan-** «آشناسدن، شناختن» (Kent, 1953: 189). پارتی: **z'n'd-**

Boyce, 1977: 103) «دانشته» /zānad/, z'n /zānind/ «دانا، آگاه، داننده» (Boyce, 1977: 103).
رضایی، ۱۳۸۵: ۲۱۰).

'dy'n fryštġ *z'n'd kw bwg jm'n nzd gd. Ađyān frēštġ zānād ku bōy
žamān nazd gad (Boyce, 1975: f=M471.1).

آنگاه فرستاده دانست که زمان رستگاری فرارسید (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۴۳)

پهلوی اشکانی کتیبه‌ای: -/YD'TN/ zān- «دانشته»، مادهٔ ماضی /YD'H/ zānād. فارسی
میانهٔ زردشتی: [d'n-stn'; YDOYTNW-stn'] dān-, dānistan «دانشته، دانشته» (منصوری، ۱۳۸۴: ۱۱۵).

Ohrmazd tō dānē kē ān-ē amahraspand hēm (Madan, 1911: II. 604.
7).

ای اورمزد تو دانی که ما امشاسپندیم (راشد محصل: ۱۳۸۹: ۲۱۰=دینکرد هفتم: ۲. ۱۸).
سکایی: -paysān (<pati-zāna-*) «دانشته، شناختن، فهمیدن» (Bailey, 1971: 314).
سغدی: -/zān- /āzān- (<ā-zān-a-*) «شناختن، دانشته» (قریب، ۱۳۷۴: ۳۹۴، ۸۱۰۴).
پازند: dān-, dānestan, dānastan (Nyberg, 1964: II. 58). فارسی دری زردشتی:
دانشته (صد در نثر: آغاز، ۳). فارسی دری: دانشته، دان، دانست (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۵۳؛
منصوری، ۱۳۸۷: ۱۴۰). // **dard-e**: «درد». پارتی: /dard/ drd // **yar:bi**: [ع] «غریبی،
غریب بودن» // **gerān-a**: «گران است» پهلوی: [gr'n | gl'n] garān: «برادران»،
«برادر». اوستایی: -brātar. فارسی باستان: -brātar، پارتی: brādar، پهلوی: [bl't < h; AH
[brād [bl'tl].brādar // **k**: میانوند (پسونده ساز). ân: نشانهٔ جمع //

kasakân: «خویشاوندان». // **dür**: «دور»، پارتی: /dwr /dūr //

wa: «از»، حرف اضافه. // **le:-tân**: «پیشتان» // **šâwân**: «شب+ان»، پهلوی: [LYLYA<
šab [A lyl(y)]: šp // **tâ**: «تا»، حرف اضافه. // **řu:ž**: «روز»، پارتی: /rōž /rwž, rwc.
پهلوی: [YWM < A ywm; lwc] rōz کردی: rōž «روز، آفتاب». گورانی: نه روز حساب،
نه شمار نین /na řu:ž-e ḥasâb, na šemâr niyen/ در روز حساب، در شمار نیستند
(کلام بیا و بست: بند ۳ ← Mokri, 1977b: 253) // **yâd-ētân**: «یادتان».

۲) **ima-yš** «ما+ هم». پارسی: **amā(h)** «ما» // **ye** «یک»، اوستایی: **aēva-** فارسی باستان: **aiva-** پارسی: **ew** // **ru:ž-eyg** «روزی»، **yg** «یای نکره» // **dâwrân-eyg**: [ع] «دورانی»، اشاره به روزهای خوش // **dâštīm**: «داشتیم» (فعل ماضی ساده سوم شخص جمع). از مصدر **dāšten**. ماده ماضی: **dāšt**، ماده مضارع: **dē-**.

تخت زر خالی، ژ مردان کار / ژ نام رستم، نداشتن قرار

taxt-e zař xâli, ža mardân-e kâr / ža nâm-e Rûstam, na-dâšten qarâr

تخت زر از مردان کارزار خالی بود (وگرنه) تاب نام رستم را نداشتند (هفت/شکر: برگ ۱۶ الف).

اوستایی: ریشه **dar**³ «نگهداشتن، محکم گرفتن»، ماده مضارع **dâra-** (Bartholomae, 1961: 690). فارسی باستان: ریشه **dar-** «نگهداشتن»، ماده مضارع **dâraya-** (Kent, 1953: 189). پارسی: **dird-/ /dird-, d'r-** (Boyce, 1977: 33) **dyrd-** (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۸۳).
 'wd cy dyd, pd zyrd 'by'dg'r dyrd. ud čē dīd, pad zird ašyādgar dird
 (Boyce, 1975: f=M 47 I. 1). (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۴۳).
 و آنچه را دید، در دل به یاد داشت (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۴۳).
 پهلوی اشکانی کتیبه‌ای: **/HHSNtn/ dirdan** «داشتن»، ماده ماضی **/HHSNt/ dird**؛
 فارسی میانه زردشتی: **dār-, dāštan** [d'l-, d'stn'; YHSNN-tn'] «داشتن، نگهداری کردن، نگاه داشتن» (منصوری، ۱۳۸۴: ۱۱۹-۱۲۰).

...nikōhīdag ud zadag dāštan ī dēwān dēw Gannāg mēnōg... (Madan, 1911: I. 440.16).

... نکوهیده و سرکوب شده (= زده) داشتن دیو دیوان گنامینو (آموزگار- تفضلی، ۱۳۸۶):

۴۲= دینکرد پنجم: ۷. ۴).

xawar: [ع] «خبر، آگاهی» // **čarxēš**: «چرخش، چرخیدن» // **gardün**: «گردون، آسمان»، [پارسی: **wardün / wrdywn** «گردونه»]. **ne-yāštīm**: «نداشتیم»، فعل ماضی ساده سوم شخص جمع. **ne**: پیشوند نفی. // **čarx**: «چرخ» // **ru:zegâr**: روزگار، پهلوی: **xâr // rōzgâr** [lwck'l] «خوار، ذلیل»، پهلوی: **xwâr** [hw'l] مانوی: **xw'r** // **u**: «و»، حرف عطف. // **zâr**: «زار، زبون»، پارسی: **z'r / zâr** «زار، غم، رنج». **kērd**: «کرد»، فعل

ماضی ساده سوم شخص مفرد. از مصدر *krdēn/ kerdây*، ماده ماضی: *kērd*، ماده مضارع: *ka/ kar*، ماده مجهول: *keryâ*.

پری مصلحت، رُو نه پیران کرد / چون مبو تدبیر، ار هی شیرمرد!

peřy maslahat, řü na Pirân kerd /čo:n mabo: tadbe:r, ar-hey ře:ra-mard!

برای مصلحت رو به پیران کرد (وگفت): ای شیرمرد! تدبیر چیست؟ (هفت‌لشکر: برگ ۱۶ب).

اوستایی: ریشه *kar*^۱ «کردن»، ماده مضارع *kəra-*، ماده مجهول *kirya-*

(Bartholomae, 1961: 444). فارسی باستان: ریشه *kar-* (Kent, 1953: 179). پارسی:

kyrd-, qyrd- /kird-/, kr-, qr «کردن»، *kyrd'byd, kyrd'byd /kirdabēd/* «ناچار»

حقیقتاً» (Boyce, 1977: 52؛ رضایی، ۱۳۸۵: ۱۹۰).

hw'xšd qr'h hw'mjdyft o 'wm'n 'bdys (Boyce, 1975: ak= M 94 V+M 137 V. 6). *huaxšaδ karāh huāmuždift, u-mān aβdēs*.

(ای) رحیم! رحم کن، و به ما بنمایان. (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

پهلوی اشکانی کتیبه‌ای: *kar-* /BDW-/ «کردن، انجام دادن»، ماده ماضی *kart*، فارسی

میانه زردشتی: *Kun-, kard*: [kl-, krtn', OBYDWN-tn'] «کردن، ساختن؛ انجام دادن»

اجراکردن» (منصوری، ۱۳۸۴: ۳۲۳-۳۲۴).

Zarmān ān dēw kē duš-daft kunēd kē pīrīh xwānēnd (Pakzad, 2005:

27. 29) زرمان آن دیو است که (کسان را) بددم کند که (آن را) پیری خوانند. (بندهشن،

بهار، ۱۳۸۰: ۱۲۱). *šarmanda*: پارسی: *šarm /šarm/* «شرم»، *šrmgyft /šarmagīft*

«شرم، شرمگینی»، *šrmjd /šarmžad/* «شرم‌زده، شرمگین»؛ پهلوی: *šarm [šlm]*

«شرم». *la* // «از». *řüy* // «روی»، پهلوی: *řüy [lwd]* // *kâr-εm*: «خویش + م».

۳) *falak* [ع]، «فلک، آسمان». *bâr-e*: «بار+کسره اضافه»، «میوه»

محصول. *yam*: «غم»، گورانی: *xam* نیز کاربرد دارد. *neyâ*: «نهاد»، فعل ماضی ساده

سوم شخص مفرد. از مصدر *neyây*، ماده ماضی: *neyâ*، ماده مضارع: *na-*، جمی مان نیا، و

هفتنوه [هفتینوه] */jam-e:-mân neyâ, wa Haftan-awa [Hafti:n-awa]/*

تنان جمعی (= انجمنی) نهادیم (دوره پهلوس: بند ۲؛ گنجینه یاری: ص ۵۲). بت و بتخانه،

خواجگام نیایی / *xwâjâ-m neyâi* / *but u but-xâna*, بت و بتخانه را خواجگام نهاده است (دوره دیوانه گوره: بند ۲۲۱).

اوستایی: ریشه *dâ-* «دادن، نهادن»، ماده مضارع: *dâ-*, *dâda-* (Bartholomae, 1961: 711). فارسی باستان: ریشه *2dâ-* «نهادن» (Kent, 1953: 188). فارسی میانه زردشتی: *[HNHTWN-tn ']nih-, nihādan*: نهادن، گذاشتن، جای دادن (منصوری، ۱۳۸۴: ۲۶۶). فارسی: نهادن، نهاد، نه- // *šân*: «شانه» // *ju*: «مثل» // *fasl-e*: «فصل» // *pâ'e:z*: «پاییز»، فارسی میانه *pādēz* «پاییز» > ایرانی باستان: **pāti-z(a)ya-* (لفظاً: نزدیک زمستان) (حسن-دوست، ۱۳۸۳: ۲۵۰) // *rū*: «رو، به سوی» // *xazân-εm*: «خزان [هست]ام»، در اینجا: «برگریزان». کردی: *xazâm/n* «برگریزان، خزان». سر وینه خزان، ولگریز مبو */sar* / *we:na-y xazân, wałga-rē:z ma-bo:* سر همانند برگریزان (فصل پاییز)، برگریز می شود (پنجاه و دو کلام شیخ/میر: بند ۴۲ ← Mokri, 1956: 419) // *di*: «دیگر» // *na-* *persε* «نمی پرسد» (*na* پیشوند فعلی + ماده مضارع *ε + pers* شناسه سوم شخص مفرد)، فعل مضارع استمراری سوم شخص مفرد. از مصدر *persin* *persây* *persyây* *persâ*: ماده ماضی: *persâ*: ماده مضارع: *pers-*

قاصد چون پرسا، نه پور دستان / کون پیلتن، نوۀ سرمستان

qâsed čo:n persâ, na pu:r-e Dastân / ku:n Pilatan, nawa-y sar-mastân

چون قاصد از پور دستان پرسید: پیلتن، نوۀ سرمستان، کجاست؟ (هفت/شکر: برگ ۲۸ الف).

اوستایی: ریشه *fras-* «پرسیدن»، ماده مضارع: *fras-*, *pərəsya-*, *pərəs-* (Bartholomae, 1961: 997). فارسی باستان *fraθ* «پرسیدن» (Kent, 1953: 198). پارسی: *pwr-* / *purs-* / «پرسیدن»، *pwr-sād-* / «پرسیدن»، *pwr-syšn* / *pursišn* (پرسش) (Boyce, 1977: 75; رضایی، ۱۳۸۵: ۱۹۹).

'wt pyltys ... pwr-s'd kw pt wyc'r š'h 'yy (Boyce, 1975: byc=M 132. 1) *ud Pilatis ... pursād kū pad wižār šāh ay* و پیلاتس ... پرسید که (آیا) به راستی شاه

هستی؟ (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۴۷-۱۴۸)

فارسی میانه زردشتی: *purs-*, *pursīdan*: «پرسیدن، سؤال کردن».

ud hān-ez xrad bawēd ī ka nē dānēd ōh pursēd. (Madan, 1911: II. 507. 3)

و خرد آن است هنگامی که کسی چیزی را نمی‌داند، می‌پرسد (-Shaked, 1979: 62).
(Dēnkard VI. 154 63).

i: «این». // **hāl**: [ع] «حال». // **zār**: پارتی: /zār/ z'r /zār/ «زار، غم، رنج»، z'ryh /zārīh /
«اندوهگین، به‌اندوه، به‌زاری»؛ پهلوی: [zlyg] zarīg «زاری، اندوه». // **Xodā**: پارتی: xwd'y /
/xwadāy/ «خداوند، مهتر»، /xwadāwan/ «خداوند»؛ پهلوی: xwd'wn «خداوند»؛
xwzdāy [hwt'y] «خدا، سرور». // **čane**: «چقدر». // **be-nāt-em**: «بنالم» (be پیشوند +
nāt ماده مضارع + em شناسه)، فعل مضارع التزامی اول شخص مفرد. از مصدر /nāfin/
nātāy. ماده ماضی: nāt / nātā. ماده مضارع: nāt-. چه غیب منالی /ča ye:b ma-nāli:/
«از غیب می‌نالی» (دوره دیوانه گوره: بند ۱۴۴). پارتی: /nār- / n'r- «نالیدن» (رضایی، ۱۳۸۵:
۱۹۳). فارسی میانه زردشتی: [n'l-ytn'] nāl, nālidan: «نالیدن، شکوه‌کردن» (منصوری،
۱۳۸۴: ۲۵۳). nālān būd hēnd... nālān būd hēnd... دیدم روانهایی که آنها
... نالان بودند. (ارداویراف‌نامه، ژینیو، ۱۳۸۲: ۱۳۸۶، ۱: 75. 1. Gignoux, 1984).

ča (۴): «چه». // **b-u:šem**: «بگویم» (b پیشوند + u:š ماده مضارع + em شناسه)، فعل
مضارع التزامی اول شخص مفرد. از مصدر wātēn, wātēn; ماده ماضی wāt, wēt; ماده
مضارع -u:š. جهانگیر ژو دم و اتش: یه چیشن؟ /Jahāngir žaw-dam wāt-ēš ya čē:š- /
en?/ جهانگیر در آن لحظه گفت: این چیست؟ (هفت‌شکر: برگ ۱۶۱ الف). پارتی: wāž- /
wāxtan [w'č-, w'htn']: «گفتن، سخن گفتن». ماده ماضی: wāxt > ایرانی باستان
-wāx-ta* بالانده ریشه wak- و صورت اصلی wāx- است. k پیش از t به x بدل شده-
است. ماده مضارع: wāž- > ایرانی باستان *wāč-a- *wāč-a- ماده مضارع ریشه wak- است
(منصوری، ۱۳۸۴: ۴۵۰). /wāž/ w'c «واژه، کلام»، /wāxt/ w'c- «گفتن،
خواندن» (Boyce, 1977: 90; رضایی، ۱۳۸۵: ۲۰۴). wāxt < گورانی: wāt.

'dy'n 'w fryštg w'xt kw 'ndr whyšt ky tw n'm bryh ... Ađyān ō frēštag
wāxt ku andar wahišt kē tū nām barēh ... (Boyce, 1975: f=M 47 I. 2).

آنگاه به فرستاده گفت که در بهشتی که تو نام می‌بری... (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

cw'gwn 'z 'w 'šm'h w'c'm. (Boyce, 1975: r=M 5815. 6). čawāy az ō ašmāh wāžām.

چنانکه من به شما می گویم. (رضایی، ۱۳۸۵: ۶۴). پهلوی اشکانی کتیبه‌ای: /YMLLWT-/ wāž- «سخن گفتن، حرف زدن». فارسی دری: واژیدن «گفتن» (منصوری، ۱۳۸۴: ۴۵۰) فارسی دری زردشتی: واج (روایات داراب هرمزدیار: ۱/ ۹۱/ ۱۰). از ویژگیهای مهم پیکره زبانی گورانی، کاربرد فعل گفتن است. در این زبان صورتهایی از «-vač*» ایرانی باستان (vac- اوستایی، پارسی مانوی -w'c- /wāž-/ و غیره) یا دیگر واژه‌های موروثی چون -mrū اوستایی (= brū- ودایی) *gaub- (< فارسی میانه مانوی -gw- /gōw-؛ و غیره) (نک: اشمیت، ۱۳۸۲: ۱۵۰) احتمالاً در ساختار مصدری wāčū:n ماده مضارع-wāč «گفتن» و مصدر *famu:n «فرمودن»^(۱۲)؛ ماده مضارع: -famu: برجای مانده باشد: ماچان بنیامین، آمان دون و دون -mā- /čân Benyâmi:n, âmân dūn wa dūn/ می گویند بنیامین جامه به جامه آمده است (پنجاه و دو کلام شیخ/میر: بند ۳۳ ← Mokri, 1956: 418). شمه مواچی، ازیش مواچوم /Šamah ma-wāče:, aziš ma-wāču:m/ شمه می گوید، من هم می گویم (دیوان گوره: ص ۵۳). بیژن وات: ای شخص! چیش و اچون پریت؟ /Be:žan wât ey šaxs! če:š /wāču:n peřy-t/ بیژن گفت: ای شخص (= منیژه)! چه برایت بگویم (بیژن و منیجه: ب ۷۱۸). بهلول مرمو: دیوانه ظاهر، دانای یارانم. /Buhlül maramō: de;wâna-y zâher, dâna-y yârân-em/ دیوانه مرمو: دیوانه ظاهر (اما) دانای یاران هستم (دوره بهلول: بند ۱؛ گنجینه یاری: ص ۵۲). سلطان آرمای کرد /Sultân ârmây kerd/ «سلطان پاسخ- داد» (سرودهای دینی یارسان: ص ۵۳). **gard**: «با». //na-šnawε: «نمی شنود» (na پیشوند نفی + ماده مضارع ε+šnaw شناسه)، فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد. از مصدر šnaften، ماده ماضی: šnaft، ماده مضارع: šnaw.

ژ کو بشنوه، فرامرز شیر / سام فرزندش، چنی جهانگیر

ža ku: be-šnawa, Ferâmarz-e še:r / Sâm-e farzand-eš, čani Ĵahângi:r

از آنجا بشنو (که) فرامرز شیر و سام، فرزندش، با جهانگیر ... (هفت لشکر: برگ ۱۰ اب).

اوستایی: ریشه *xšnav-* «خشنودبودن»، مادهٔ مضارع *xšnu-* صفت مفعولی *xšnūta-* «شنوده» (Bartholomae, 1961: 557). فارسی باستان: ریشه *xšnav-* «شنیدن»، خشنودشدن» (Kent, 1953: 182). پارسی: */išnūd-/*, */ašnūd-/*, *'šnw-*, *'šw-* «شنیدن، گوش دادن»، *'šnw'g /išnawāg/* «شنوا، شنونده» (Boyce, 1977: 24; رضایی، ۱۳۸۵: ۱۷۷). پهلوی اشکانی کتیبه‌ای: *-ašnaw-/ŠM'YW-* «شنودن» مادهٔ ماضی: *išnud, ašnud /ŠMYTN/*. فارسی میانهٔ زردشتی: *āšnaw-*, *āšnūdan* [OŠMHNtn', 'šnw-, 'šnwtrn]: «شنودن، فهمیدن» (منصوری، ۱۳۸۴: ۵۷-۵۸). فارسی دری: شنودن، «شنیدن (> شنویدن)» و «شفتن» گونه‌های دیگر شنودن هستند، که هر دو در فارسی دری به وجود آمده‌اند. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۶۴؛ منصوری، ۱۳۸۷: ۱۹۷). آن منافق که آن سگالش شفته بود، آشکارا کرد، و باز گفت (کشف الاسرار: ۲. ۶۰۶).

خبر چون شفت، هراسان نه جا / کاویانی عَلم، کردشان و پا

xabar čō:n šenaft, harâsân na jâ / kâweyâni-'alam, kerd-ešân wa pâ

وقتی که خبر را شنیدند به پا خاستند. کاویانی درفش را برپا کردند (هفت لشکر: برگ ۹ب).

hanâsa-y: «آه» // **sard**: «سرد»، پارسی: [sard slt¹] «سرد» // **yame:n**

«غمگین» // **be-nišem**: «بنشینم» (be پیشوند + **niš** مادهٔ مضارع + **em** شناسه)، فعل مضارع

التزامی اول شخص مفرد. از مصدر **ništen** مادهٔ ماضی: **ništ**؛ مادهٔ مضارع: **niš**.

و جستجو بین، سام و جهانگیر / دین نه جای نیشتن، کنیزی اسیر

wa ĵustuĵu: bin, Sâm u Ĵahângi:r / din na ĵây ništen, kaniz-e: asir

سام و جهانگیر در جستجو بودند که دیدند کنیزی اسیر در گوشه‌ای نشست است (هفت-

لشکر: ۱۱ الف).

dunyâ: [ع] «دنیا» // **hasrat**: [ع] «حسرت» // **be-kišem**: «بکشم» (be پیشوند + **kiš**

مادهٔ مضارع + **em** شناسه)، فعل مضارع التزامی اول شخص مفرد. از مصدر **kišin/ kišân/**

kišâyn، مادهٔ ماضی: **kišâ**؛ مادهٔ مضارع: **kiš-**.

شرارهٔ گرزش، نه موج میدان / شرر مکیشو، پری آسمان

šarâra-y gurz-eš, na mawĵ-e me:dân / šarar ma-ke:šo:, peĵy âsemân

شراره گرزش در موج میدان، به سوی آسمان شرر می کشد (هفت‌لشکر: برگ ۱۷).
 اوستایی: ریشه ¹karš- «کشیدن»، ماده مضارع: karšaya- ,karša- (Bartholomae, 1961: 456). فارسی میانه زردشتی: keš-, kešidan [k(y)š-ytn']: «کشیدن؛ رسم کردن».
 تā az-išān kōf-ē(v) pad pušt hamē kešid ud kešidan nē yuvānist. به طوری که از آنها (= سنگها) کوهی بر پشت می کشیدند و نمی توانستند بکشند. (رداویراف‌نامه، زینو، ۱۳۸۲: ۷۶؛ Gignoux, 1984: 49. 2).

۵) entezār: [ع] «انتظار». // ku:ʔ: «کول، پشت». // gedâ: «گدا»، در گورانی geyâ کاربرد دارد که در اینجا تحت تأثیر فارسی «گدا» شده است. // bây: «بشوی»، فعل دعایی از مصدر bûn. اوستایی: ریشه bav- «بودن، شدن»، ماده مضارع bava- (Bartholomae, 1961: 927). فارسی باستان: ریشه bav- «بودن، شدن»، ماده مضارع bava- (Kent, 1953: 200). bwd-, bwt- /būd-/, /büt-/, bw-, b- (1953: 200). «بودن» bwd-/baw/؛ «بودن» bw- /byd š'bw hr š'h'n (Boyce, 1977: 28)؛ رضایی، ۱۳۸۵: ۱۷۷). b'š
 š'h br'd bwd myšwn xwd'y: bid Šābuhr šāhān šāh brād būd Mēšāun xwadāy (Boyce, 1975: f=M 47 I. 2).
 باز شاپور شاهنشاه را برادری بود، حاکم میشان. (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۴۲). فارسی میانه و پهلوی اشکانی کتیبه‌ای: baw- /YHWWN-/ «بودن»، ماده ماضی: büt /YHWHt-/.
 فارسی میانه زردشتی: baw-, būdan [baw-, bwtn ' ; YHWWN-tn ']: «بودن، شدن» (منصوری: ۱۳۸۴: ۹۹). magōpat guft ku anōšak bavēt. موبد گفت که انوشه بُوید. (کارنامه اردشیر بابکان: ۱۶. ۹). // mēn: «من»، ضمیر اول شخص مفرد. پارتی: / az / man. «ضمیر az با azəm اوستایی (adam فارسی باستان) که ضمیر اول شخص مفرد در حالت نهادی بوده، هم‌ریشه است و تنها در نقش نهاد به کار برده می‌شود» (رضایی، ۱۳۸۵: ۶۲).
 در پهلوی متأخر استعمال az نادر است و به جای آن از ضمیر man استفاده می‌شود» (آموزگار-تفضلی، ۱۳۸۲: ۶۸). هر چند که خوانش احتمالی az در فارسی میانه کتیبه‌ای و کتابی، که صورتی پارتی است دلایل قطعی ندارد» (زوندرمان، ۱۳۸۲: ۲۴۶). به هر روی در گورانی az, azem و azi کاربرد گسترده دارد: باباطاهر: از آن اسپیده‌بازم همذانی (نهادی) /az ân

εspe:da-bâz-em Hamađâni/ من آن باز سپیدِ همدانی هستم (مینوی، ۱۳۷۵: ۸۵؛ بهار، ۱۳۷۵ ج: ۱۱۳). از احمده نان، یار زرده‌بامی (نهادی) /az Ahmad-a nân, yâr-Zarda- bâmi/ من احمد، یار زرده‌بام، بودم (دوره دیوانه‌گوره: بند ۱۱). از بیم مرواری، مرواریم زرقه (نهادی) /az bim merwâri, merwâri-m zarqa/ من مروارید بودم، مرواریدی درخشانم (دیوان گوره: ص ۳۱۱). ازی ساختنم، هر و ماچین‌دیار (مفعولی) -/azi sâxtan- em, har wa Mâçin-deyâr/ مرا در ماچین‌دیار ساختند (= آفریدند) (دیوان گوره: ص ۳۲۴). ازم پخته‌کرد، آهر و فتان (مفعولی) /azem puxta kerd, âher wa fatân/ مرا تا (مرز) از هم‌پاشیدگی پخته‌کرد (دیوان گوره: ص ۳۱۹). // «از» // **le:** // **zendagi-ya** // «این زندگی» // **be:zâr:** // «بیزار».

۶) **wel:** «رها» // **ka:** «کن»، فعل امر دوم شخص مفرد // **tu:wây:** «می‌خواهی»، فعل مضارع اخباری دوم شخص مفرد. از مصدر **tu:wâsten** «خواستن»، ماده ماضی: **tu:wâst**. ماده مضارع: **tu:wâ-**. پارتی: **wx'z** / **wxâšt-** / **wx'št-** «خواستن، آرزوکردن» (Boyce, 1977: 94; رضایی، ۱۳۸۵: ۲۰۶) (***xwâza->**) (Ghilain, 1966: 69). مصدرهای **xu:wâzin**, **xu:wâzây**, **wâzin** (= **wâsten**)، به‌ویژه **xwâzân** «خواستن»، ماده ماضی: **xwâzâ**. ماده مضارع: **xwâz-** و واژگان **xu:wâzmani** «خواستگاری»، **xu:wâs/z** «قرض کردن»، امروزه در زبان گورانی و کردی کاربرد عام دارند. فارسی میانه زردشتی: **xwâh-**, **xeâstan**: [hw'd-, hw'stn'; BOYHWN-stn'] «خواستن، احضارکردن، آرزوکردن» (منصوری، ۱۳۸۴: ۵۱۴). // **da:** «از»، حرف اضافه // **geyân:** «جان» برای گیانیم، یا سلطان اسحاق / **beřâ-y geyânî-m, yâ sultân Eshâq ...** برادر جانی‌ام! ای سلطان اسحاق برادر جانی‌ام (دوره برزنجه: بند ۲۸۳). نه راه شاه‌حسین، سر دام او گیان / **na řâh šâh Huseyn, sar dâm-âw geyân/** (دیوان گوره: ۳۹۲) سر و مال و گیان پری استقبال **/sar u mât u geyân peřε-y** / **εsteqbâl:** سر و مال و جان برای استقبال (دوره دیوانه‌گوره: بند ۱۱۲). // اوستایی: **gayâ-** پارتی: **gy'n / gyân:** «جان»:

's'h tw gy'n o 'wd fr'c c'm'h (Boyce, 1954: 154= *Angad Rōšnân* VII. 1a).

(۷) **b-u:šn-a**: «بگوئید به» (bε: پیشوند + u:š: ماده مضارع + n: شناسه (εn) + a (na):
 به)، فعل مضارع التزامی سوم شخص جمع. // **qa:wmagân**: [ع] «اقوام، خویشاوندان». //
la: «در». // **sâl-e**: «سال». // **jâri**: [ع] «جاری». // **bân-a**: «بیایند به» (b: پیشوند فعلی + â:
 ماده مضارع + n: شناسه + na: به)، فعل مضارع التزامی سوم شخص جمع. از مصدر **hâten**.
 ماده ماضی: **hât**: ماده مضارع: **â**.

شاه فرما گرگین، بیژن چنی هم / بیان و پای تخت، شادان و بی غم

šâh farmâ Gurgin, Be:žan čani ham / ba-yân wa pâ-y-taxt, šâdân u be:-
 yam

شاه فرمود: گرگین و بیژن باهم، شادان و بی غم به پای تخت بیایند (بیژن و منیجه: ب ۹۴۴)

پارتی: /āy-, 'yy- /y- «آمدن»؛ صفت مفعولی تکمیلی /'mdyšnyh 'md /āmad/ «آمدن»؛ صفت مفعولی تکمیلی /'TYH- /
 /ājadišnīh/ «عمل آمدن» (Boyce, 1977: 4, 9). پهلوی اشکانی کتیبه‌ای: /TYH- /
 ās- ماده آغازی «آمدن»، ماضی /TYH/āyat (*ā-gat-a->) «آمد». فارسی میانه
 زردشتی: āy-, āmadan [YATWN-tn'] «آمدن». (منصوری، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۴). // **sar**: «سر»
 بالای». // **ju:r-e**: «همانند» // **re:wâri**: «رهگذر». // **a-tersem**: «می ترسم» (a: پیشوند +
ters: ماده مضارع + em: شناسه). فعل مضارع استمراری اول شخص مفرد.

ترسان ژ سپای، سان بی شمار / ویشان پیوار کردن، نه گوشه و کنار

tersân ža sepây, sân-e be:-šēmâ / we:šân pe:wâr kerd, na gu:ša w kenâr
 سپاه بی شمار از یک سپاه ترسید و خودشان را در گوشه و کناری پنهان کردند (هفت‌لشکر:
 برگ ۱۳ ب).

اوستایی: rah-θ «ترسیدن» (Bartholomae, 1961: 802). فارسی باستان: ریشه *tras-
 «ترسیدن» (Kent, 1953: 186). پارتی: trs /tars/ «ترس»، /tirs- /trs- /tyrs- «ترسیدن»؛
 صفت مفعولی دوم /'hr's /ahrās/ «هراس»، /'hr's'd /ahrāsād/ «هراسیده»؛
 /tyšt /tištžad/ «ترسیده»، /tyštyft /tištīft/ «ترسناکی»، /tyštyn /tištēn/ «ترسناک»
 (Boyce, 1977: 89, 10: رضایی، ۱۳۸۵: ۲۰۴).

's'h tw gy'n o 'wd ms m' tyrs'h (Boyce, 1954: 154= *Angad Rōšnān* VII. 3a).

بیا تو ای جان و دیگر مترس! (اسماعیل پور، ۱۳۸۶: ۳۲۳). // فارسی میانه زردشتی: tars-, tarsīdan [tɪs-ytn ']: «ترسیدن، بیم داشتن»؛ tars- tarsistan [tɪs-ystn ']: «ترسیدن» (منصوری: ۱۳۸۴: ۴۱۶-۴۱۷). فارسی دری: ترسیدن. در تفسیر شتقشی (س ۲۸: ۱۸) این واژه به گونه «ترس» نوشته شده است (یاحقی، ۱۳۷۷: ۶۸۳).

bε-mrēm: «بمیرم» (bε: پیشوند + mr: ماده مضارع + em: شناسه)، فعل مضارع التزامی اول شخص مفرد. از مصدر mērdēn. ماده ماضی: mērd. ماده مضارع: mēr. اوستایی: ریشه mar- «مردن» (Bartholomae, 1961: 1142). فارسی باستان: از ریشه mar-merd-, mwrđ'n- /murd-/، /murdān/، myr- پارتی: (Kent, 1953: 202). «مردن»، mrg /marg/ «مرگ»، /maran/ /maranēn/ «مرگ»، «مربوط به مرگ» mwrđg /murdag/ «مرد» (Boyce, 1977: 50؛ رضایی، ۱۳۸۵: ۱۹۲). // **yâdeğâri-m**: «یادگاریم». // **bu:** «باشد»، فعل مضارع ساده سوم شخص مفرد. // **čan**: «چند». // **be:t**: [ع] «بیت» // **gu:râni**: «سرود، ترانه، شعر». شعری که به زبان گورانی باشد. مانند «هوره»؛ شعری که به زبان هورامی باشد و «اورامن / اورامه» شعری که به زبان اورامانی باشد، همچون اورامنی‌های عین القضاات همدانی (نامه‌ها: ۱. ۳۱۴، ۳۳۰، ۳۷۰ و...؛ نک: اذکابی، ۱۳۷۶: ۸۶-۹۰).

(۹) **bε-kanēn**: «بکنید» (bε: پیشوند فعلی + kan: ماده مضارع + en: شناسه)، فعل امر دوم شخص جمع. از مصدر kanin. ماده ماضی kani. ماده مضارع: kan. اوستایی: ²kan- «کندن» (Bartholomae, 1961: 437). فارسی باستان: ریشه ¹kan- «کندن» (Kent, 1953: 178). فارسی میانه زردشتی: kan-, kandan [kn-tn', HPLWN-tn']: «کندن، حفر کردن؛ افکندن، انداختن (به دور)». (منصوری، ۱۳۸۴: ۲۲۲). // **ku:** «که». پارتی: kū (نک: برونر، ۱۳۷۶: ۴۸۹-۵۰۰) // **nε-yrēm**: «ندارم»، فعل مضارع ساده اول شخص مفرد. // **bε-kišē**: «بکشد»، فعل مضارع التزامی سوم شخص مفرد. // **ja:wr**: [ع] «زحمت، رنج» (نک: شاهنامه: ۹۰۰ / ۷۰ / ۵).

۱۰) **bâw**: «بیا» فعل امر دوم شخص مفرد. از مصدر **hâten** // **mâl-agad**: «خانه‌ات» // **be:-čērâ-y-agad**: «بی چراغَت». پارسی: **cr'g /čarây**: پهلوی: **čirây** [cl'γ]. از واژه‌های دخیل ایرانی در قرآن کریم که به گونه «سراج» ۴ بار (روحانی، ۱۳۶۶: ۲. ۸۵۱)، به کار رفته است (جفری، ۱۳۷۲: ۲۵۴). وجعلنا سراجا وهاجا (النبأ: ۱۳). «و کردیم چراغی درفشنده» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، ص: ۱۹۷۷).

۱۲، ۱۴) **mazâr-εm**: [ع] «قبر، مزار». // **na-kiši**: «نمی‌کشی»، فعل مضارع اخباری دوم شخص مفرد. // **dēyâr**: [ع] «دیار، خانه». // **ku:ra**: «کجا». // **bida**: «بوده‌ای»، فعل ماضی بعید دوم شخص مفرد از مصدر **bin** // **ku:č**: «کوچ». // **manzêl**: [ع] «منزل، خانه». // **xe:r**: [ع] «خیر، مبارک». // **ne:zek-aw**: «نزدیک». پارسی: **nzdyk /nazdik**: پهلوی: **nazdik** [nzdyk'].

۱۵) **dêl-kana**: «دل‌کنده». // **bima**: «شده‌ام»، فعل ماضی بعید اول شخص مفرد از مصدر **bin** // **ayray**: «آن‌قدر». // **be:-wafây**: «بی‌وفایی». // **dima**: «دیده‌ام»، فعل ماضی بعید اول شخص مفرد. از مصدر **din**، ماده ماضی: **di**، ماده مضارع: **bün**.

نی شو دیجور، شخصی دیم و چم / تواسان وئش، رو کردم او هم

nay ša:w-e de:žür, šaxs-e: dim wa ča:m / tawâsân wan-εš, rū keřdem aw ham

در این شب تاریک شخصی را به چشم دیدم، از وی ترسیدم و رو به‌سویش کردم (هفت-لشکر: برگ ۱۵ ب).

اوستایی: ریشه **2dā(y)** «دیدن» (Bartholomae, 1961: 724). فارسی باستان: **1dī** «دیدن» (Kent, 1953: 125). پارسی: **wyn-, wryn- /wēn- /wynyh-** «دیدن»، مجهول: **wēnīh /wēnīh-** «دیده‌شدن»، ماده ماضی: **dyd /did-** «دید» (Boyce, 1977: 96). پهلوی اشکانی کتیبه‌ای: **wēn- /HZYW-** «دیدن»، ماده ماضی: **dīt /HZYt-**. فارسی میانه زردشتی: **wēn-, dīdan**: [dytn'; HZYTWN-tn'] «دیدن، نگریستن» (منصوری، ۱۳۸۴: ۱۲۵).

محتوای سرود دینو با رویکردی زروانی و تکیه بر درماندگی و بیچارگی انسان در برابر روزگار و شکوه و شکایت از آن است. شاعر در بند یکم با نگرشی خاص روستای محل سکونت زندگی خود را مورد خطاب قرار می‌دهد، غریبی خود را گوشزد می‌کند و از آن می‌خواهد تا قدرش را بدانند که درد غریبی، دردی گران است. در این بند تفکری ژرف و فلسفی با رویکردی عرفانی نهفته و شاعر را در دوری از وطن نخستین خویش به ناله درآورده است. شاعر آرزوی بازگشت و درد دوری خود را خطاب به برادران و خویشاوندان فریاد می‌کشد. مقدم‌داشتن واژه شب بر روز بیانگر دل‌تنگی‌ها و تنهایی‌های شاعر در شب‌های سیاه است. او بر دوران خوش گذشته حسرت می‌خورد؛ آن زمان که او از گردش روزگار بی‌خبر بوده، اما چرخ روزگار او را به خواری و زاری کشانده است.

شاعر در بند سوم شعر به شرح و تفسیر دو بند نخست می‌پردازد و شرح می‌دهد که فلک بر شانه‌هایش بار غم نهاده و حال و روز او همانند آغاز پاییز و رفتن به سوی برگ‌ریزان است؛ البته کسی هم حال وی را نمی‌پرسد. شاعر به زیبایی و با دقتی خاص مخاطب خود را تغییر می‌دهد و از این همه غم به خداوند شکوه می‌کند. در بند چهارم شاعر باز هم مخاطب‌گردانی می‌کند. از روزگار و کاروبار فلک و رفتار وی — که حرفی برای گفتن ندارد — برای شنوندگان می‌نالد. سپس بار دیگر فلک را مورد سرزنش قرار می‌دهد؛ او را نفرین می‌کند و از او می‌نالد، اما به ناگاه از او خواهشی می‌کند به جوانی و آرزوهایش رحم کند. سپس تغییر عقیده می‌دهد، از فلک می‌خواهد عمر او را کوتاه کند تا رنج کمتری بکشد و از این دنیا رخت بریندد.

شاعر در بند هفتم خویشاوندانش را در حالی مورد خطاب قرار می‌دهد که ترس از مرگ سراپای وجودش را در بر گرفته است، اما از اینکه سرودی از وی به یادگار می‌ماند خوشحال است. در بند هشت که ترجیع سرود است بند دو تکرار می‌شود و شاعر به یاد روزگار خوش گذشته حسرت می‌خورد. او با اینکه در روستای محل زندگی غریب است، می‌خواهد تا او را همانجا به خاک بسپارند. گویی قصد دارد با روستا و روزگاری که وی را به آنجا فکنده است مبارزه کند. در پایان با فرارسیدن مرگش در جوانی گویی فرزندش را فرامی‌خواند تا پیش از مرگ به دیدارش بیاید و ببیند که فلک با وی چه کرده است، اما هنگامی که از دیدار فرزند

ناامید می‌شود از او می‌خواهد تا بر سر مزارش بیاید. شاعر سرود را با تکرار بندهای پیشین ادامه می‌دهد. نفرین بر روزگار و مرگ در جوانی را دوباره بازخوانی می‌کند که تأثیری ژرف بر شنونده می‌گذارد. در پایان از آن روستا نیز دل می‌کند و با تکرار شکایت خود که در بیت نخست آمده، سرود را به پایان می‌برد. سرودی که چرخه تکرار زمان را به خاطر می‌آورد آنگونه که شنونده خود را در زندان بسته زمان و روزگار گرفتار می‌بیند و غیر از «آه» بهره‌ای نمی‌یابد.

یادداشت‌ها

- ۱- اصل: روز
- ۲- خواننده در تکرارهای خود، گاهی اوقات صورتهای واژگان را تغییر می‌دهد که در اینجا صورتهای کهنتر واژه انتخاب شده‌است و با کوتاه‌نوشت «تکرار» صورت دیگر آنها می‌آید.
- تکرار: روژی، دورانی
- ۳- اصل: غم
- ۴- اصل: نیپرسه
- ۵- اصل: کردیه
- ۶- خواننده گاهی اوقات واژه‌هایی به شعر اضافه می‌کند که در اینجا با کوتاه‌نوشت «افزون» مشخص شده‌اند.
- افزون: برا (= برادر)
- ۷- افزون: له (= به)
- ۸- تکرار: یادگاریم بوده، شعر و گورانی،
- تکرار: بعد از بند ۷، بند ۲ تکرار می‌شود با اختلاف در مصرع سوم، روزگار بد
- ۹- تکرار: روزگار بد
- ۱۰- افزون: روله (= فرزند عزیزم)
- ۱۱- تکرار: بی کسی (= بی کس و یاور بودن)؛ تنیای (= تنهایی).
- ۱۲- برپایه شیوه‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در راهنمای گردآوری گویش‌ها، ص ۷-۹.

۱۳- مکرری (221: 1977) مصدر بازسازی شده را *aramān** نوشته‌اند. این فعل در متون گورانی طاهراً فقط در صیغه سوم شخص مفرد به کار رفته‌است و کاربردی بسیار دارد.

کتابنامه

آموزگار، ژاله، ۱۳۸۶: «استدلال مزديسنایی در برابر «نیست‌خدای گویان» ترجمه فصل پنجم و شش کتاب شکند گمانیک و بیچار»، زبان، فرهنگ و اسطوره، تهران، انتشارات معین، ص ۴۵۶-۴۶۸.

آموزگار، ژاله- تفضلی، احمد، ۱۳۷۵: *زبان پهلوی ادبیات و دستور آن*، تهران: معین

_____، ۱۳۸۶: *کتاب پنجم دینکرد*، تهران: معین.

ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۳: *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*، تهران: ققنوس.

_____، ۱۳۷۴: *شعر در ایران پیش از اسلام*، تهران، بنیاد و اندیشه اسلامی.

_____، ۱۳۷۵: *راهنمای زبان‌های باستانی ایران*، ج ۱-۲، تهران: سمت، چاپ اول.

اذکایی، پرویز، ۱۳۷۶: «تاریخچه فهلوی»، *پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز ناتل خانلری*، به کوشش ایرج افشار- هانس روبرت رویمر، تهران: توس.

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم، ۱۳۸۶: *سرودهای روشنائی، جستاری در شعر ایران باستان و میانه و سرودهای مانوی*، تهران: اسطوره.

اشمیت، رودیگر، ۱۳۸۲: «فارسی باستان»، *راهنمای زبانهای ایرانی*، ج ۱، ویراستار: رودیگر اسمیت، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران، تهران: ققنوس، چاپ اول، صص ۱۱۰-۱۵۱.

اکبری مفاخر، آرش، ۱۳۸۹: «سرود ورمزگان، شعری به زبان گورانی از سده نخست هجری به خط پهلوی»، *مجله مطالعات ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، ش ۱۷.

اونوالا، موبد رستم مانک، ۱۹۲۲: *روایات داراب هرمزدیار*، بمبئی.

برونر، کریستوفر، ج.، ۱۳۷۶: *نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی*، ترجمه سعید عربان، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.

- بلو، جویس، ۱۳۸۳: «گورانی و زازا» راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۲، ویراستار: رودیگر اسمیت، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران، تهران: ققنوس، چاپ اول، صص ۵۵۵-۵۶۲.
- بویس، مری، ۱۳۸۴: بررسی ادبیات مانوی در متن‌های پارتی و پارسی میانه، ترجمه امید بهبهانی، ابوالحسن تهامی، تهران: نگاه، چاپ اول.
- _____، ۱۳۸۶: فهرست واژگان ادبیات مانوی در متن‌های پارسی میانه و پارتی، ترجمه امید بهبهانی و ابوالحسن تهامی، تهران: بندهش.
- بهار، مهرداد، ۱۳۸۰: بندهش فرنیغ دادگی، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم.
- _____، ۱۳۷۵ الف: پژوهشی در اساطیر ایران (پاره اول و دوم)، تهران: نشر آگه، چاپ اول.
- _____، ۱۳۷۵ ب: ادیان آسیایی، تهران: نشر چشمه.
- _____، ۱۳۷۵ ج: «گوش باباطاهر»، باباطاهرنامه (هفده گفتار و گزینۀ اشعار)، به کوشش پرویز اذکایی، تهران: توس.
- پورداود، ابراهیم، ۱۹۵۲: گات‌ها، بمبئی: نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی.
- _____، ۲۵۳۶: یشت‌ها، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۷: تاریخ ادبیات ایران قبل از اسلام، تهران: انتشارات سخن.
- _____، ۱۳۸۰: مینوی خرد، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: انتشارات توس.
- جفری، آرتور، ۱۳۷۲: واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- حسن‌دوست، محمد، ۱۳۸۳: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، زیر نظر بهمن سرکاراتی، تهران: نشر آثار.
- حسینی، محمد، ۱۳۸۲: دیوان گوره [سرودهای آیینی یارسان به زبان گورانی]، کرمانشاه: باغ نی، چاپ اول.
- دابار، ارواد مانکجی، ۱۹۰۹: صد در نشر و صد در بندهش، بمبئی.
- راشد محصل، محمدتقی، ۱۳۸۵: وزیدگی‌های زادسپرم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.

_____ ۱۳۸۹: دینکرد هفتم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

راشد محصل، محمدرضا، ۱۳۸۹: شاهنامه جلوه‌گاه روح ملی، مشهد: به‌نشر.

راهنمای گردآوری گویشها، ۱۳۸۹: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه زبانها و گویشهای ایرانی، تهران.

رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۵: راهنمای زبان پارتی (پهلوی اشکانی)، تهران: ققنوس.

_____ ۲۰۰۹: تاریخ زبانهای ایرانی، ژاپن: مرکز پژوهش زبانهای دنیا، دانشگاه اوساکا.

روحانی، محمود، ۱۳۶۶: المعجم الاحصایی لالفاظ القرآن الکریم، مشهد: آستان قدس رضوی.
رینگرن، هلمر، ۱۳۸۸: تقدیرباوری در منظومه‌های حماسی فارسی، ترجمه ابوالفضل خطیبی، تهران: هرمس.

زوندرمان، ورنر، ۱۳۸۲: «پارتی»، راهنمای زبانهای ایرانی، ج ۱، ویراستار: رودیگر اسمیت، ترجمه: حسن رضایی باغبیدی و همکاران، تهران: ققنوس، چاپ اول، ص ۱۹۰-۲۲۲.

ژینیو، فیلیپ، ۱۳۸۲: اردو ویرافنامه، ترجمه و تحقیق، ژاله آموزگار، تهران، انتشارت معین.

سرامی، قدمعلی، ۱۳۷۸: از رنگ گل تا رنج خار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

سوری، ماشاءالله، ۱۳۴۴: سرودهای دینی یارسان، تهران، انتشارات امیرکبیر.

سعدی، ۱۳۷۳: کلیات سعدی، با مقدمه و تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: طلوع.

شاه‌ابراهیمی، امرالله، ۱۳۸۸: برزنجه، دوره برزنجه و ابتدای دوره پردیور، کرمانشاه: صحنه.

شوارتز، مارتین، ۱۳۹۰: بررسی چند تعبیر عرفانی در گاهان زردشت، ترجمه فاطمه جدلی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

الشهرستانی، ابی‌الفتح محمد، ۱۴۰۲: الملل و النحل، تحقیق محمد سید کیلانی، بیروت: دار المعرفة.

صفی‌زاده، صدیق، ۱۳۶۳: دوره بهلول، یکی از متون کهن یارسان، تهران: کتابخانه طهوری.

- _____ ۱۳۷۵: *نامه سرانجام، کلام خزانة* (یکی از متون کهن یارسان)، تهران: هیرمند، چاپ اول.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۶۷: *ترجمه تفسیر طبری*، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران: توس.
- عین‌القضات، عبدالله بن محمد، ۱۹۶۶: *نامه‌های عین‌القضات همدانی*، تصحیح علینقی وزیری و عقیف عسیران، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶: *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فروه‌وشی، بهرام، ۱۳۷۸: *کارنامه اردشیر بابکان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- قریب، بدرالزمان، ۱۳۸۳: *فرهنگ سغدی*، تهران: فرهنگان.
- گنجینه یاری، بی‌تا: *گردآورنده: سید کاظم نیک‌نژاد*، نسخه عکسی به شماره ثبت ۱۱۸۵۷۴، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- لوکوک، پی‌یر، ۱۳۸۲: *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمه نازیلا خلخالی، زیر نظر ژاله آموزگار، تهران: نشر فرزانه روز.
- مردوخ، محمد، بی‌تا: *فرهنگ مردوخ، کردی - فارسی - عربی*، بی‌نا.
- مکنزی، دیوید نیل، ۱۳۷۹: *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- منصوری، یدالله - حسن‌زاده، جمیله، ۱۳۸۷: *بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی*، زیر نظر بهمن سرکاراتی، تهران: انتشارات فرهنگستان.
- منصوری، یدالله، ۱۳۸۴: *بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی*، تهران: نشر آثار.
- مولایی، چنگیز، ۱۳۸۸: «زروان»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۳، ص ۵۱۵-۵۲۰.
- مبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، ۱۳۶۱: *کشف الاسرار و عده الابرار*، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- میرفخرایی، مهشید، ۱۳۸۳: *فرشته روشنی، مانی و آموزه‌های او*، تهران: ققنوس.

مینوی، مجتبی، ۱۳۷۵: «باباطاهر لر»، باباطاهرنامه (هفده گفتار و گزینۀ اشعار)، به کوشش پرویز اذکایی، تهران: توس.

هزار، عبدالرحمن شرفکندی ۱۳۸۵: فرهنگ کردی-فارسی، تهران: سروش، چاپ پنجم.
هفت‌لشکر [منظومه‌ای حماسی به زبان گورانی]، منسوب به الفت، نسخه خطی به شماره ۱۱۹۳۷، کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد.

یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۵۵: گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شتقشی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

_____، ۱۳۷۲: فرهنگ‌نامه قرآنی، مشهد: آستان قدس رضوی.

_____، ۱۳۸۶: فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ

معاصر.

Anklesaria, B. T., 1964: *Vichitakiha i Zatsparam, Bombay*.

Bartholomae, C., 1961: *Altiranisches Worterbuch*, Berlin.

Bailey, H. W., 1979: *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge: Cambridge University Press.

Boyce, M., 1954: *The Manichean Hymn-Cycles in Parthian*, London.

-----, 1975: *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, *Acta Iranica* 9, Teheran-Liege.

-----, 1977: *A word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian* (*Acta Iranica* 19), Teheran-Liege.

Geldner, K. F., 1896: *Avesta, the Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.

Ghilain, A., 1939: *Essai sur la langue parth. Son système verbal d'après les texts manichéens du Turkestan Oriental*, Lonvain.

Gignoux, Ph., 1948: *Le Livre d'Ardā Vīrāz*, Paris.

-Horn, P., 1893: *Grundriss der Neupersischen Ethnologie*, Strasssburg.

Kent, R.G. 1953; *Old Persian: Grammar; Texts, Lexicon*; New Hawen, Connecticut.

Mackenzie, D.N., *A Concise Pahlavi Dictionery*, London, 1971.

-----, 2005: "Gurāni", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 12, New York: Bibliotheca Persiana Press. pp. 401-403.

- , 1966: *The Dialect of Awroman (Hawrâmân Luhôn)*, Kobenhaven.
- Madan, D. M., 1911: *The Complete of The Pahlavi Dinkard*, Bombay.
- de Menasch, J. P., 1973: *Le troisième livre du Dçnkart*. Paris.
- , 1945: *Škand-Gumānīk Vičār*, Suisse.
- Minorsky, V., 1943: "The Gûrân", *BSOAS* 11, pp. 75-103.
- Mona, M. C. 1978: *Gathas of Zarathustra*, Amsterdam.
- Moīnfar, M. Dj., 1970: *Le vocabulaire arabe dans le Livre des Pois de Firdausi*, Otto Harrassowitz, Wiesbaden.
- Mokri, M., 1956: "Cinquante-deux Versets de Cheikh Amīr en dialect gūrānī" (پنجاه و دو کلمه شیخ امیر) in *Journal Asiatique*, Paris, p. 391-422.
- , 1966: *Bīžan-u Manīja* (داستان بیژن و منیجه به زبان گورانی), Paris.
- , 1974: *Cycle des Fidèles Compagnons à l' époque de Buhlûl, Appendice Dawra-y Buhlûl* (بهلول دانا و یاران حقیقت به انضمام متن گورانی دوره بهلول), Paris.
- , 1977a: *La Grande Assemblée des Fidèles de Vérité au Tribunal sur le mont Zagros en Iran (Dawra-y Dīwāna-Gawra)* (دوره دیوانه), Paris, گوره یا دیوان عالی یاران حقیقت بر فراز کوه شاهو.
- -----, 1977b: "Le kalām gurani sur le pacte des compagnons fidèles de vérité au sein de la perle perle prémondiale", *Journal Asiatique*, CCLXV, 237-0271.
- Nyberg, H. S., 1964-1974: *A Manual of Pahlavi*, I & II, Wiesbaden.
- Pakzad, F., 2005: *Bundahišn, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Tehran: Centre for Great Islamic Encyclopaedia.
- Shaked, S., *The Wisdom of the Sasanian Sages, (Dçnkard VI)*, U.S.A. Boulder, 1979.
- Wahby, Taufiq., *The remnants of Mithraism in Hattra and Iraqi Kurdistan and its traces in Yazidism*, London, 1962.
- Wolff, F., 1965: *Glossar zu Firdosis Schahname*, Berlin.
- Zaehner, R. C., 1955: *Zurvan A Zoroastrian Dilemma*, Oxford.